



## درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۹ دی ۱۴۰۴

مصادف با: ۲۹ رجب ۱۴۴۷

جلسه: ۲۶

موضوع کلی: سوره بقره

موضوع جزئی: آیه ۶۳ - بخش‌های مختلف آیه - بخش اول: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ» -

مطلب چهارم: بررسی دو شبهه - شبهه دوم - پاسخ اول، دوم، سوم، چهارم، پنجم و بررسی آنها -

حق در پاسخ

## «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته

بحث در بخش اول آیه ۶۳ سوره بقره بود: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ». چهار مطلب پیرامون این بخش از آیه ذکر شد؛ مطلب چهارم بررسی دو شبهه در مورد این آیه بود. شبهه اول که مورد رسیدگی قرار گرفت این بود که چگونه ممکن است کوه بین زمین و آسمان بدون تکیه‌گاه در بالای سر بنی‌اسرائیل برافراشته شود.

### شبهه دوم

شبهه دوم این است که بر فرض امکان رفع جبل در بالای سر بنی‌اسرائیل را بپذیریم، ولی این کار مشروع نیست؛ چون خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید ما کوه طور را بر فراز سر آنها برافراشتیم و از آنها پیمان گرفتیم. اخذ میثاق در چنین وضعیتی چه ارزشی دارد؟ این الجاء الی الایمان و اکراه به سوی ایمان است؛ این با اختیار که مبنای تکلیف است، منافات دارد. اگر کسی را مجبور به ایمان و اطاعت کنند، چه فایده‌ای دارد؟ در حالی که طبق آیات کریمه قرآن، اکراه و الجاء در دین و ایمان وجود ندارد. لذا اساساً این کار جایز نیست.

از این شبهه چند پاسخ داده شده که این پاسخ‌ها را یک‌به‌یک ذکر می‌کنیم و مورد بررسی قرار می‌دهیم.

### پاسخ اول

یک پاسخی که فخر رازی از قول قاضی نقل کرده، این است که این الجاء الی الایمان نبود؛ چون نهایت چیزی که برای آنها در آن شرایط پیش آمد، خوف سقوط بود؛ آنها ترس از سقوط کوه بر روی سرشان داشتند. لکن وقتی مدتی در مکان خودشان ایستادند و دیدند این کوه سقوط نکرده و در جای خودش باقی مانده، در حالی که آسمان‌ها به جای خود و آنها هم در زمین ایستاده‌اند، خوف از آنها زائل شد و فهمیدند که این کوه بر روی سر آنها نمی‌افتد. لذا اخذ میثاق و پذیرش ایمان در آن شرایط، الجاء و اجبار بر ایمان نبود و تکلیف به قوت خودش باقی است. آنجا خداوند می‌خواست پیمان بگیرد و تکلیفی را به عهده آنها گذاشته بود، در حالی که کوه طور بالای سر آنها بود؛ آنها این کوه را دیدند که بین زمین و آسمان است و بالای سر آنهاست، ستونی هم ندارد و سقوط هم نمی‌کند؛ در آن شرایط خودشان بدون ترس و از روی اختیار، به میثاق تن دادند و تکلیف را پذیرفتند.

### بررسی پاسخ اول

به نظر می‌رسد این جواب صحیح نیست؛ چون اینکه کوه بالای سر آنها بود و بدون ستون استقرار داشت و برای مدتی همینطور مانده بود تا آنها میثاق را بپذیرند و اطاعت کنند، این استقرار و استمرار جبل در آن حال باعث زوال خوف نشد؛ آنها

می دانستند که اگر تن ندهند و مثلاً اخذ به میثاق نکنند، این کوه بر سر آنها فرود می آید. قاضی نقل کرده که «أكثر ما فيه خوف السقوط عليهم»، خوف و ترس از سقوط بر آنها بود؛ بعد وقتی هم که دیدند در یک مدتی این استقرار پیدا کرده «فإذا استمر في مكانه مدة و قد شاهدوا السماوات مرفوعة بلا عماد جاز أن يزول عنهم الخوف فيزول الإلجاء و يبقى التكليف»؛ این چگونه موجب زوال خوف می شود؟ خوف سقوط صرفاً با اینکه این کوه مدتی استقرار و استمرار داشته و سقوط نکرده، از بین نمی رود. اینطور نبود که بگویند که حالا یک مدتی همینطور مانده و سقوط نکرده، از این پس هم سقوط نمی کند. مثل اینکه تخته سنگی در بین کوه بدون اینکه معلوم باشد به چه سبب در بین راه متوقف شده، همینطور بماند و سقوط نکند؛ کسی که این را ببیند، خوف سقوط از او زائل می شود؟ قطعاً اینطور نیست.

### پاسخ دوم

پاسخ دوم اینکه مسئله رفع طور در واقع معجزه ای بود که از سوی خداوند تبارک و تعالی واقع شده؛ مثل تبدیل عصا به اژدها، مثل شکافتن بحر و نجات بنی اسرائیل از آن رود و دریا. آیا با دیدن آن معجزات اگر بنی اسرائیل ایمان آوردند، این الجاء الی الایمان بود یا تقوية الایمان بود؟

### بررسی پاسخ دوم

این جواب هم قابل قبول نیست؛ چون معجزه با تهدید به عذاب فرق دارد. ادعای مجیب این بود که رفع طور در این داستان یک معجزه الهی بوده و نه برای ترساندن؛ البته همان جایی که عصا تبدیل به اژدها شد، عده ای ترسیدند ولی اینکه یک کاری برای ترس صورت بگیرد و تخویف به حساب بیاید، با معجزه فرق دارد. از لسان آیه برمی آید که خداوند تبارک و تعالی در مقام تهدید و تخویف به عذاب این کار را کرده، نه اینکه بخواهد معجزه خودش را به این جماعت نشان بدهد. چه اینکه بارها معجزات خودش را به بنی اسرائیل نشان داده بود؛ اینجا جایی بود که می بایست یک پیمان غلیظ و شدید از آنها می گرفت تا دیگر تمرد نکنند. لذا جواب دوم هم ناتمام است.

### پاسخ سوم

جواب سوم این است که رفع طور به حد الجاء و اکراه به گونه ای که اختیار از بنی اسرائیل سلب شود، نرسیده بود. چون آنچه که در اشکال روی آن تأکید شده، این است که این با اختیار منافات دارد؛ یعنی کأن اکراه و اجبار بر پذیرش ایمان شده و این با اختیار انسان سازگار نیست؛ انسان اختیاراً باید به یک تکلیفی عمل کند و ایمان بیاورد. مجیب در اینجا می خواهد بگوید که رفع کوه طور به آن حد نرسید، بلکه زمینه سازی و مقدمه چینی بود برای اینکه بنی اسرائیل با اختیار خودشان ایمان و تکلیف را بپذیرند.

این جواب به یک معنا نزدیک به جواب دوم است؛ شاید مکمل آن هم محسوب شود. چون در پاسخ سوم در واقع می خواهد بگوید این اتفاق باعث شد که بنی اسرائیل علی رغم تلخی که در پذیرش تکلیف احساس می کردند، اما آن را بپذیرند، آن هم با رضایت؛ البته رضایتی که با تلخی همراه است. مثلاً کسی که بیماری دارد و می خواهند او را مورد عمل جراحی قرار بدهند، خودش اختیاراً جراحی را انتخاب می کند اما تلخی هم برای او دارد؛ رضایت به این معنا که عن طوع این را بپذیرد، اینطور نیست. بالاخره کسی که می خواهد یک کاری را انجام بدهد که نهایتاً می داند به نفع اوست، با اینکه تلخ است و ملائم با نفس او

نیست، اما آن را می‌پذیرد به خاطر نتایجی است که بر آن مترتب می‌شود. پس رضایت در آن هست؛ یعنی با اختیار این کار را می‌کند. لذا این حادثه و واقعه آنها را به حد الجاء و اکراه نرسانده و اختیار را از آنها سلب نکرد.

#### بررسی پاسخ سوم

این جواب شاید تا حدودی از جواب اول و دوم بهتر باشد؛ لکن مشکل را حل نمی‌کند. بالاخره در موارد اکراه، همیشه شخص خودش انتخاب و اختیار می‌کند؛ در اضطرار هم همینطور است. یک وقت بحث اجبار است و کسی را مجبور می‌کنند و دست و پای او را می‌بندند و به دهان او شراب می‌ریزند؛ یک وقت کسی را وادار و تهدید می‌کنند که اگر شراب نخوری، تو را می‌کشیم؛ اینجا هم با اختیار خودش این کار را کرده ولی اختیاری که مسلماً منشأ و موجب آن همان تهدید است. به عبارت دیگر، ما اینجا نمی‌خواهیم بگوییم عقلاً هیچ اختیاری نداشته است؛ بله، خودش اختیار کرده است؛ اما بحث این است که آیا همین نحوه اختیار هم جایز است یا نه؟ اشکال در این است که حتی اثبات اختیار در این حد و اینکه گفته شود این در حقیقت الجاء نیست، مشکل را حل نمی‌کند. بالاخره صورت یا ظاهرش الجاء و اکراه است و الجاء و اکراه با لزوم آزادی عقیده در ایمان سازگار نیست.

#### پاسخ چهارم

پاسخ چهارم این است که اساساً این آیه ناسخ «لا اکراه فی الدین» است. یعنی کأن خداوند تبارک و تعالی با این آیه، «لا اکراه فی الدین» را نسخ کرده است؛ چه کسی گفته که در دین اکراه نیست؟ چه کسی گفته الاجاء الی الایمان در دین وجود ندارد؟ در دین اکراه و الاجاء الی الایمان هست.

#### بررسی پاسخ چهارم

این حرف باطل است؛ اینکه مسئله نسخ را مطرح کرده‌اند<sup>۱</sup> این حرف درستی نیست؛ به دلیل اینکه نسخ دلیل و قرینه می‌خواهد و باید تصریح به آن شده باشد و به صرف احتمال نسخ و بعضی قرائن که نمی‌توانیم این را بپذیریم. به علاوه، اینجا جزء مواردی که نسخ در آن پذیرفته شده باشد، ذکر نشده است.

#### پاسخ پنجم

برخی از مفسران اصلاً رفع طور را انکار کرده و گفته‌اند حقیقتاً اینکه کوهی بر فراز آنها برافراشته شده تا میثاق از آنها گرفته شود، اصل آن مورد قبول نیست.<sup>۲</sup>

#### بررسی پاسخ پنجم

این هم به نظر می‌رسد یک ادعای بدون دلیل است؛ چطور شما شکافته شدن دریا و تبدیل شدن عصا به اژدها را انکار نمی‌کنید؛ این هم یک واقعیتهایی است که نقل شده و به ظاهر آن باید اخذ شود. لذا انکار این واقعیت به دلایل عقلی یا عرفی، قابل قبول نیست.

#### حق در پاسخ

این پنج پاسخی که اینجا ذکر کردیم، ملاحظه فرمودید همه آنها محل اشکال است. پاسخی که به نظر می‌آید از سایر پاسخ‌ها بهتر است، این است که قطعاً رفع طور اتفاق افتاده است؛ قطعاً بنی‌اسرائیل ترسیده‌اند، قطعاً الجاء و اکراه محقق است. وقتی

۱. روح المعانی، ج ۱، ص ۴۴۴.

۲. المنار، ج ۱، ص ۳۴۰.

بالای سر آنها کوه را برافراشته‌اند و می‌خواهند میثاق اخذ کنند، معلوم است که این الجاء است؛ لکن مسئله این است که الجاء بر چه چیزی واقع شده است؟ آیا اکراه و الجاء بر اصل ایمان بوده یا بر عمل بعد الایمان؟ ظاهر این است که الجاء بر اصل ایمان نبوده؛ آنها قبلاً به حسب ظاهر ایمان آورده بودند، البته سرکشی‌ها و تمردهایی داشتند؛ عمده این بود که به تورات عمل نمی‌کردند. وقتی که کتاب تورات نازل شد، خداوند تبارک و تعالی با این نشانه عذاب، در واقع میثاق محکمی از آنها بر پیروی از کتاب تورات گرفت. لذا الجاء و اکراه بر ایمان نشده و منافاتی با «لا اکراه فی الدین» هم ندارد؛ آنها حداقل به حسب ادعا ایمان داشتند، منتها اینکه به دستورات الواح تورات عمل کنند و بخواهند از زیر بار شانه خالی کنند و تکلیف را رها کنند، خداوند با یک شدت و غلظتی از آنها پیمان می‌گیرد که باید به این دستورات عمل کنند. لذا این برای اطاعت در مقام عمل از دستورات تورات بود؛ این عیبی ندارد. بعد از اینکه آنها وارد دین شدند، طبیعتاً باید به دستورات و قوانین آن احترام بگذارند.

«والحمد لله رب العالمین»